

بررسی دلایل خشونت اجتماعی و راهکارهای درمان آن در گفت‌وگوی «جوان» با دکتر حسن بنیانیان، تحلیلگر فرهنگی – اجتماعی

مداخله‌های اجتماعی متخصص اجتماعی می‌خواهد

گفت‌وگو
حسن فرامرزی

اجرای گوناگونی در دستگاه‌ها و نهادهای مختلف داشته اما به موازات این تجربه‌ها دغدغه‌های فرهنگی او را واداشته که به طور جد به خلل‌ها و کاستی‌های کشور از افق رفتار و تبعات فرهنگی و اجتماعی بنگرد. او در این سال‌ها به ویژه در شورای عالی انقلاب فرهنگی بارها بر یکی از جدی‌ترین مطالبات نظام یعنی پیوست فرهنگی و اجتماعی طرح‌ها و پروژه‌هایی که در کشور اجرا می‌شود تکیه و در این باره طرح و پژوهش ارائه کرده است. بخش اول گفت‌وگوی ما با دکتر حسن بنیانیان، تحلیلگر فرهنگی به این موضوع می‌پردازد که چرا ما نخواستیم در بستر تولید خشونت اجتماعی می‌افتیم، عوامل تولید خشونت اجتماعی چیست و در این باره چه باید کرد؟

□ □ □

آقای دکتر بنیانیان شما تحلیلگر فرهنگی هستید. می‌دانید که خشم اجتماعی به انتهای مختلف در بدنه جامعه، در محافل رسانه‌ای و نخبگان دیده می‌شود. چطور می‌شود من به عنوان کنشگر اجتماعی یا سیاسی بتوانم بین کنشگری و تولید خشم اجتماعی تفکیک‌پذیر شوم یا مثلاً به عنوان رسانه بین ارائه تحلیل و خبر و باز تولید خشونت و خشم اجتماعی یا فرض کنید مسئولی که اظهار نظری می‌کند که اتفاق درست است اما آن اظهار نظر به گونه‌ای ارائه می‌شود که به تولید خشم اجتماعی منجر می‌شود.

من از شما باید تشکر کنم که موضوع مهمی را دنبال می‌کنید. امثال ما که تجربه طولانی با مسائل مختلف اجتماعی داریم و به تبع تجربیات مدیریتی مان نسبت به مسائل گوناگون اطلاعات عمومی نسبتاً گسترده‌ی پیدا کرده‌ایم تا حدی مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در کنار هم درک می‌کنیم. بایان جامع نگاری از حاصل این تجربه، وقتی رسانه‌های مختلف از جمله تلویزیون را می‌بینیم ناخودآگاه حرص می‌خوریم که چرا این کارشناس یا مجری، بحث را بدون توجه به پیامدهایش در عرصه‌های مختلف مطرح می‌کند.

این بی‌توجهی به پیامدها از کجا می‌آید؟

ما مسائل اجتماعی را خیلی ساده می‌فهمیم و می‌بینیم. امروز شما تابلویی را در ساختمان پزشکان می‌بینید که روی آن نوشته شده فوق تخصص جراحی قلب کودکان. یک لحظه فکر می‌کنید: برای اینکه به او اجازه داده باشند از چنین عنوانی در تابلو خود استفاده کند چه مسیری را طی کرده است؟ او یک فرد تیزهوش بوده که به او اجازه داده‌اند پزشک عمومی باشد. بعد به بخشی از پزشک عمومی‌ها که توانمندتر و تیزهوش‌تر بوده‌اند اجازه داده‌اند که جراح عمومی شوند. بعد عده‌ای که دانش و مهارت جراحی بالاتری داشته‌اند دوره ویژه‌ای گذرانده‌اند تا متخصص جراحی قلب شوند و بعد دوره خاص جراحی قلب کودکان را طی کرده است، خب چرا این مسیر باید طی شود؟ برای اینکه بدن، نظام‌های مختلف تدریجاً و پیچیده‌دارد که با هم داد و ستد دارند و پزشکی که می‌خواهد قلب کودک را جراحی کند باید پیش جامعه‌ی سلامت به کار کرده همه‌اندام‌ها را بشناسد. دستگاه گوارش تا مغز و اندام‌های مختلف داشته باشد تا این اجازه را پیدا کند که چنین جراحی حیاتی را انجام دهد.

یعنی می‌گویید در مسائل فرهنگی و اجتماعی چنین مسیری را نرفته‌ایم.

بله، ما در مسائل اجتماعی به این تمیز، تخصص و بلوغ نرسیده‌ایم، در حالی که مسائل اجتماعی به مراتب پیچیده‌تر از کارکرد جسم انسان است. شما می‌بینید که امام شهید ما سال ۸۶ به مدیران و اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌فرمایند هر کدام از شما که کار و طرح مهمی دارید و قانون مهمی می‌خواهید راجع به هر چیزی بنویسید باید حتماً پیوست فرهنگی تهیه کنید. بعد از مدتی پیوست اجتماعی مطرح می‌شود، بعد از مدتی پیوست عدالت. این به چه معناست؟ به این معناست که ما اگر مثلاً شاهراهی را از تهران به مشهد احداث کنیم این پروژه فقط یک کار فنی-مهندسی نیست که مهندس‌ها را جمع کنیم و بگوییم این جاده را می‌خواهیم بزیم. این پروژه هم تبعات فرهنگی دارد هم اقتصادی-اجتماعی. مثلاً اجرای این طرح در شاخص‌های مربوط به عدالت، محیط زیست، مسائل فرهنگی چه تأثیری دارد؟ همه این تبعات باید دیده شود اما نکته اینجاست که اشراف به همه این مؤلفه‌ها در یک نفر جمع نمی‌شود و باید تیمی در طراحی و اجرای این جاده نقش داشته باشند که هم به مؤلفه‌ها و شاخص‌های فنی اشراف و تسلط داشته باشند هم تخصص‌های دیگر متناسب با پیامدهای اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی را در خود گرد آورد. مثلاً این تیم باید روانشناس داشته باشد یا متخصص مسائل اجتماعی، فرهنگی و امنیتی هم باید دیده شود اما شما در عمل محور مهندسی و تکنسین‌های فنی مربوط به ساخت جاده هستید اما اگر مثلاً بحث درباره سیاستگذاری مصرف سوخت و قیمت آن باشد آن وقت محور باید اقتصاددان باشد اما پیامدهای اجتماعی، فرهنگی و امنیتی هم باید دیده شود اما شما در عمل می‌بینید اگر بخوانند قیمت سوخت را دستکاری کنند کسانی که دور میز نشسته‌اند همه اقتصادخوانده‌اند. این نمادی از عدم بلوغ ما در نظام مدیریت است.

در واقع ما تک ساحتی به موضوعات نگاه می‌کنیم و چون وجوه و اضلاع زیادی از یک موضوع از چشم ما دور می‌ماند تصمیم‌گیری‌های ما نمی‌تواند جامعیت لازم را در حل یک مسئله داشته باشد.

بله، بارها دیده‌ام وقتی کارشناسی در تلویزیون مثلاً درباره موضوع جنگ صحبت می‌کند آن فرد اگر نظامی باشد از زاویه مسائل نظامی سخن می‌گوید و طبیعتاً توجهی به پیامدهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن بحث ندارد. البته ما نمی‌توانیم آن فرد را توبیخ کنیم چون تخصص او نظامی است. همان طور که وقتی فردی علوم سیاسی خوانده و در تلویزیون درباره جنگ حرف می‌زند ممکن است به لوازم دیگر حرفش نزد افکار عمومی

بی‌توجهی کند و صحبت‌های او آسیب‌زننده باشد. البته این مشکل عمومی است و فقط معطوف به رسانه ملی نیست. شما در روزنامه‌ها هم همین چالش را می‌بینید. حتی در محافل خانوادگی هم این اشکال وجود دارد و همین جلسات کوچک ما نارضایتی خلق می‌کند.

چرا حتی ما در حد جمع‌های خانوادگی هم نمی‌توانیم بحث بدون خشونت داشته باشیم.

گاهی مد می‌شود که هر کسی در جلسه خانوادگی یک آسیب اجتماعی را بحث کند. یک نفر می‌خواهد درباره طلاق حرف بزند. هنوز بحث خود را شروع نکرده فرد روبه‌رویی برای اینکه خودی نشان بدهد می‌گوید اتفاقاً طلاق که خیلی پدیده خطرناکی نیست، شما نمی‌دانید در روابط پسر و دختر چه آسیب‌هایی است. آن دیگری می‌گوید نه! این موضوع مهمی نیست. شما باید بیایید ببینید در اقتصاد چه خبر است. در کنار آسیب‌هایی که برای همه افراد دارد و از جمله ذهن‌ها برای انجام فسادهای مشابه آماده‌تر می‌شود، نوجوان‌هایی که هم در آن جلسه نشسته‌اند و این مطالب را می‌شنوند نسبت به وطن و آینده خود ناامید می‌شوند به تدریج تبدیل به عناصری می‌شوند که از وطن خود و هویت خود بدشان می‌آید و دشمن به راحتی می‌تواند از این فضای ناامیدی بهره‌برداری کند. این وضعیت هشدار به همه خانواده‌ها، رسانه‌ها و هر کس است که در جمع و نزد افکار عمومی اظهار نظر می‌کند.

چرا کنشگری‌های ما به راحتی تبدیل به خشونت می‌شود. مثلاً در همین جمع‌های خانوادگی بحث‌ها به سرعت رنگ خشم و خشونت را به خود می‌گیرد. یکی از عوامل این است: در فرهنگ ما همه با قاطعیت حرف می‌زنند. شما دیده‌اید کسی که علمی حرف می‌زند خیلی با احتیاط جمله‌ای را می‌گوید. مثلاً می‌خواهد راجع به تهران حرف بزند، می‌گوید ما یک نمونه تضادفی از تهران گرفتیم و می‌شود راجع به تهرانی‌ها چنین قضاوتی را با این درصد احتمال مطرح کرد. نمی‌آید به واسطه یک نمونه در تهران، بگویید ایرانی‌ها اینطورند، چون مسیری علمی در ذهنش برای گفتن چنین جمله‌ای طی می‌شود بنابراین با هشیاری و چشم باز سخن می‌گوید. شما می‌بینید گاهی یک طلبه جوان با قاطعیت راجع به موضوعی اظهار نظر می‌کند اما همین فرد وقتی درس خود را ادامه می‌دهد و به مرجعیت می‌رسد خیلی جاها با احتیاط حرف می‌زند و مثلاً می‌گوید درباره این موضوع به یک فرد دیگر مراجعه شود چون من در این باره به جمع بندی نرسیده‌ام.

“

گاهی مد می‌شود که هر کسی در جلسه خانوادگی یک آسیب اجتماعی را بحث کند. نوجوان‌هایی که هم در آن جلسه نشسته‌اند و این مطالب را می‌شنوند، نسبت به وطن و آینده خود ناامید می‌شوند به تدریج تبدیل به عناصری می‌شوند که از وطن خود و هویت خود بدشان می‌آید و دشمن به راحتی می‌تواند از این فضای ناامیدی بهره‌برداری کند



دکتر حسن بنیانیان

که داریم مردم را بروز کند.

آقای دکتر! ایرانی‌ها خصیصه‌های مثبت و منفی کرده‌اند اما نظام اندیشیدن ما روی تفکر کردن و اظهار نظر کردن رشد نکرده است.
چطور می‌توان این ساختار یا نظام را اصلاح کرد؟
درمان این مسئله از درون خانواده و مدرسه آغاز می‌شود، یعنی بچه‌ها در موضوعات ساده یاد بگیرند که در حد خودشان چطور موضع‌گیری‌های عالمانه داشته باشند. اگر ما بتوانیم ساز و کارهای چنین تحولی را فراهم کنیم کودکان و نوجوان‌ها هر چقدر رشد کنند بیشتر متوجه می‌شوند چطور راجع به یک پدیده یا مسئله اجتماعی حرف بزنند. در این راستا برنامه ریزان ما و کتاب‌نویس‌های ما باید به این درک و بلوغ برسند و متونی را پدید بیاورند که وقتی معلم متن را توضیح می‌دهد هم خودش رشد کند، هم دانش‌آموزان و هم وقتی این کودک یا نوجوان کتاب را به مادرش می‌دهد که این کتاب را برایم بخوان مادر یا پدر هم رشد کند. یکی از کارکردهای حدود ۵۰ میلیون جلد کتاب درسی در نظام مدارس مان که عدد واقعاً قابل توجهی است، انتشار دانش در خانواده‌هاست، یعنی ما متنی را در کتاب‌های درسی‌مان منتشر کنیم که پدر خانواده بگوید چقدر جالب! این مطلب در زمان ما نبود، بگذار من این مطلب را بخوانم، چه نکته جالبی است، یعنی ما به آموزش و پرورش مترقی برسیم

ما به یک تمدن و شهرنشینی طولانی تکیه داده‌ایم و این سابقه طولانی تمدنی و شهرنشینی در عین حال که آثار مثبت زیادی داشته و دارد، آثار منفی را هم در طین خود پدید آورده است. مثلاً در گذشته افراد وقتی می‌خواستند موقعیت اجتماعی برتری برای خودشان درست کنند- در جامعه‌ای که رئیس قبیله و کدخدا محور آن جامعه بود- فرد به دنبال آن بود که کدخدا و را به عنوان مباشر خودش انتخاب کند، بنابراین این افراد شروع می‌کردند بدون مبنای اظهار نظر کردن درباره مسائل اجتماعی به طوری که کدخدا خوشش بیاید. این عادات و پس‌زمینه‌های رفتاری در فرهنگ ما رسوب کرده و اجازه نمی‌دهد که مثلاً یک بحث در مسیر سالمی جلو ببرد.

اجازه بدهید من خاطره‌ای در این باره تعریف کنم. حدود ۱۵ سال پیش سفری به ژاپن داشتم. در جریان بازدید از کارخانه‌ای نشسته بودیم ناهار بخوریم، من به ذهنم رسید از آن فرد ژاپنی که مسئول بازدید ما از کارخانه بود سوآلی بپرسم. من از آن فرد پرسیدم به نظر شما قیمت نفت افزایش پیدا می‌کند یا کاهش؟ آن فرد بلافاصله موبایل خود را روشن کرد و به کسی زنگ زد و نیم ساعت بعد شخصی نفس زنان آمد. مسئول ژاپنی بازدید ما رو به من گفت ایشان یک سوآلی داشتند اما چون من تخصصی در این باره نداشتم ناچار شدم از فردی که در این باره تخصص دارند خواهش کنم که بیاید جواب سوآل شما را بدهد.

این اتفاق برای من شوکه کننده بود. من آن لحظه فکر کردم ما در فرهنگ ایرانی اینطور هستیم که اگر از هر کسی سوآل بپرسیم آن فرد بلافاصله شروع می‌کند به اظهار نظر و مثلاً درباره قیمت نفت حرف می‌زند اما این فرد ژاپنی طوری تربیت شده که می‌گوید من نمی‌دانم و نمی‌توانم در این باره اظهار نظر کنم. این خیلی درس برای من بود. می‌بینید در جامعه ما یک پزشک همین طور که معاینه می‌کند یک متلکی هم نثار عالم سیاست می‌کند، یک فحش هم به قشری از جامعه می‌دهد. می‌خواهم بگویم این مشکل فقط مال آدم‌های عادی جامعه نیست.

یعنی طرف، متخصص و نخبه است اما چون در دل همین فرهنگ رشد کرده است.

بله خیلی از جاها بسیار عوامانه رفتار می‌کند، در صورتی که اگر آن فرد منطقی بود با خودش می‌گفت من پزشک هستم و در حوزه تخصص خود می‌توانم اظهار نظر کنم اما در سیاست دانش و اطلاعات کافی ندارم یا دست کم وقتی گزاره‌ای می‌گوید باید سوآلی باشد و قطعیت نداشته باشد، نه اینکه چون پزشک متخصص است و در ذهن مرخص جایگاه داری. پس می‌توانی به خودت اجازه بدهی که بدون اطلاعات و طی کردن روندهای علمی با قطعیت یک قضاوت اجتماعی هم بکنی.

ساختار نهادهای ما در شکل دادن به عادت‌های غلط ما چه تأثیری دارند؟

اتکای افراطی به یک دولت بزرگ یکی از مشکلات بزرگ ماست. شما ببینید ما به واسطه ۱۲۰ سال ظهور

درآمدهای نفتی برای حل هر معطلی یک سازمان عریض و طویل درست کرده‌ایم. با اتکا به بودجه‌های دولتی این احساس را در جامعه به وجود آورده ایم که هر کمبود و مشکلی مربوط به دولت است. شما در تلویزیون هم می‌بینید که مثلاً یک فعال بخش خصوصی خودش هم کاری به کار دولت نداشته باشد خبرنگار می‌گوید دولت چه کاری می‌تواند برای شما انجام دهد. دقت می‌کنید؟ یعنی آن رسانه یا خبرنگار یک توقعی را نسبت به دولت ایجاد می‌کند. چند روز پیش می‌دیدم قهرمان‌های نوجوان والیبال آمده بودند تلویزیون و مجری می‌پرسید شما چقدر پاداش می‌گیرید. مجری اصرار داشت که شما باید میلیاردها تومان پاداش بگیرید. این خبرنگار توجه نداشت وقتی پای میلیارد را پیش می‌کشی که حق شمامست چنین پاداش‌هایی بگیري باید حواست باشد که یک سری کارگر با حداقل دستمزد، میلیاردی پاداش می‌گیرند. این خبرنگار نارضایتی و گله‌مندی می‌کند و این گله‌مندی در کشور در نهایت متوجه حاکمیت و دولت می‌شود. در صورتی که وقتی شما یک توقع مادی ایجاد می‌کنی فرد باید بگوید من باید از فردا کار بهتر و بیشتری انجام دهم.

امروز در انگلستان که نفت ندارند همه مردم می‌دانند اگر انتظاری از دولت داشته باشند عملی شدن این توقع بلافاصله به افزایش مالیات تبدیل می‌شود، حتی در پرسشنامه و نظر سنجی که از مردم می‌کنند- من خودم این پرسشنامه را دیدم- سوآل می‌کنند که آیا شما از میزان امنیت موجود راضی هستید یا آمادگی دارید با دادن مالیات بیشتر حقوق پلیس افزایش پیدا کند؟ خیلی روشن است. دولت دارد می‌گوید اگر امنیت بیشتری می‌خواهی باید مالیات بیشتری پرداخت کنی. یعنی مسئله را به خود مردم جامعه برمی‌گرداند. خب این وجود درآمدهای نفتی و ایجاد توقع افراطی یکی از عوامل خلق خشم اجتماعی است. ما بعد از انقلاب به واسطه اینکه دشمن به ما جنگ تحمیل کرد دخالت‌های دولت در شئون جامعه از جمله اقتصاد گسترش پیدا کرد و این دخالت‌ها طبیعتاً پیامدهای رفتاری گسترده‌ای را با خود داشته است. اوایل انقلاب پشت پیشه نوشته بودند، ماست دولتی رسید. این در خاطره مردم این می‌شود که هر چیز گران شد تقصیر دولت است و شمای شهوند نقشی ندارد و لازم نیست از خودت سوآل کنی که شغل من چه مشکلی از جامعه حل می‌کند؟

آقای دکتر! همین الان هم است. باتری دولتی رسید.
یک طرف داستان این است که مردم بگویند خدا پدر دولت را بیامرزد اما یک طرف دیگر داستان این است که وقتی باتری گران شد انتقاد متوجه دولت و حاکمیت می‌شود.

شما در بحث تبیین خشونت اجتماعی این موضوع را مطرح می‌کنید که انتظارات غیر واقع‌بینانه تولید شده در نهایت تبدیل به خشونت اجتماعی می‌تواند.

بله، ولی شکل جدید زندگی ما طیف جدیدی از انتظارات را هم به وجود آورده است. یادم می‌آید بچه که بودیم یک نیم ریالی می‌دادیم و داخل یک قوطی را نگاه می‌کردیم به نام شهر فرنگ. ما نول می‌دادیم که خیابان‌های لندن را در همین شهر فرنگ ببینیم. الان رسانه‌های مدرن در جیب بچه‌های ماست و در این رسانه‌ها زیبایی‌های استثنایی دنیا نشان داده می‌شود و همین تصاویر تبدیل می‌شود به یک سری انتظارات در آذهان. این مسئله‌ای است که در بیرون جامعه ماست و می‌توانیم اسمش را پیامدهای جهانی شدن بگذاریم. حالا جهانی شدن یکسری آثار مثبت هم دارد اما طیفی از آثار این پدیده مربوط به افزایش توقعات است. حالا یک وقتی شما متکی به دولت نیستید و وقتی توقعی ایجاد می‌شود انگیزه برای کار و تلاش در ما بالا می‌رود اما یک وقت دیگر شما به شدت وابسته به حمایت‌های دولتی هستید و وقتی در معرض چنین تصاویر و داده‌های قرار می‌گیرید پر از خشم خواهید شد. امروز هر معلمی ممکن است بگوید در مدارس فلان ۵۰ نوع فعالیت به کودک یاد می‌دهند. هر پدر و مادری وقتی این تصاویر را می‌بیند می‌گوید مدارس ما چه می‌کنند و مدارس آنجا کجا هستند و این گله‌ها به یکسره متوجه حاکمیت می‌شود و کسی هم بحث نمی‌کند که برای داشتن چنین مدراسی من در شغل خود چه اصلاحاتی باید اعمال کنم.

عامل دیگر تبیین سده انگارانه و تک ساحتی تعالیم متعالی اسلام است. اسلام آمده که تا آخر دنیا به ما ایده برای زندگی توأم با معنویت و عدالت ارائه کند. نمادهایی هم دارد از جمله حضرت علی (ع) که سبک مدیریتیش شان در نهج البلاغه است. امروز شما می‌آیی بدون اینکه این سبک را متناسب با زمان اجتهاد کنی- که البته کار علمای بزرگ است- سده انگارانه و بدون توجه به ظرفیت، لوازم و پیامدهایش در تلویزیون یا منبرها می‌گویند و همین حرف‌های به ظاهر زیبا در جامعه انتظارات غیر واقع‌بینانه از رفتار مدیران ارشد ایجاد می‌کند و به تبع آن خشم ایجاد می‌شود.

مثال می‌زنید؟

مثلاً وقتی شما نامه حضرت علی به استاندار اهواز را می‌خوانی مردم اهواز بی‌اصفهان وقتی فردای آن روز می‌خوانند بروند پیش استاندار انتظار دارند راحت بروند پیش استاندار اما وقتی می‌شنوند که اولاً ایشان طبقه پنج‌هستند، دوم رئیس دفتر دارد و سوم اینکه نمی‌تواند شمارا ببیند به شما برمی‌خورد، طرف با خودش نمی‌گوید اگر قرار باشد هر آدمی هر زمان که اراده کرد استاندار را ببیند استاندار به وظایف اصلی خود نمی‌رسد. این فرد ناراضی می‌شود. می‌گوید یک آدم طاغوتی را اینجا گذاشته‌اند به نام استاندار، در حالی که مشکل ریشه‌ای اینجاست که تبیین ما از تعالیم بزرگان مان باید برز شود و یک عالم دینی بگوید اگر استانداری عوام فریبانه نصف وقتش را گذاشت برای ملاقات با هر کسی که می‌آید اتفاقاً در شرایط امروز استاندارد خوبی نیست. استاندار برای خدمات دادن باید مدیر کل‌ها را راه بیندازد و با آنها لیاقت و نشست داشته باشد. هفتای دو ساعت هم ملاقات عمومی داشته باشد که باز خورد صحبت‌هایش را در رفتار مدیرها عمومی شود بنابراین انتقال مفاهیم دینی پیچیده‌ی خاصی دارد که در صورت بی‌توجهی به آن به خلق انتظارات غیرواقعی و باز تولید خشونت منجر می‌شود.